

افترای «یهود ستیزی»، ابزاری برای پوشاندن واقعیت لابی طرفدار اسرائیل و روشنفکران ایرانی

بهروز عارفی

۶ ژوئیه ۲۰۱۱

نوشته من با عنوان «چه رمزی در جادوی این علاءالدین بی چراغ نهفته است؟»، با واکنش های متفاوت کتبی و شفاهی روبرو شد. در این میان، واکنش خانم شهلا شفیق در مقاله اش که عنوان "قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی!"* بر خود دارد، چه در کلام و چه در محتوا، سزاوار توضیح بیشتری است. شفیق نوشته اش را گویا به قصد افشای تحریفات مقاله من نوشته است.

اشاره ای به جمله های نخستین مقاله ایشان ضروری است. در ابتدای این نوشته آمده است که «پیکان حمله نویسنده مرا نشانه رفته است». با صراحت کامل بیان می کنم که مقاله من نه تنها ایشان بلکه هیچ کسی را مورد حمله قرار نداده است. محتوای آن شاهد این واقعیت است. من در طی پژوهش های همیشگی ام در باره مسائل خاورمیانه، بطور اتفاقی به وجود "بنیاد علاءالدین" برخوردم. پس از نگاهی سریع به آن، به موسسه مادر یعنی «بنیاد یادمان شوآ»، به سابقه بنیاد گذاران آن و هدف های این دو بنیاد، تصمیم به بررسی دقیق تر این دو نهاد گرفتم و با استناد به نوشته های خودشان، هدف های واقعی آن ها را بیان کردم. در ضمن این بررسی ها به نام چند ایرانی هم برخوردم که بنا بر مطالب سایت علاءالدین در آن نهاد دارای مسئولیت هستند. ذکر نام خانم شفیق به عنوان عضو «هیئت مدیره» علاءالدین در مقاله من طبیعتاً در همین رابطه باید دیده شود. در مقاله یاد شده، بطور مستند از واقعیت فعالیت های جناحی یاد کرده ام که در راس آن افرادی چون روچیلدها قرار دارند. اگر برخی از ایرانیان در کنار این طرفداران و مدافعان بی قید و شرط دولت اسرائیل جای گرفته اند، نباید از من که آن را بازتاب داده ام، برنجند، خود انتخابی کرده اند و لابد آگاهانه در جناح طرفداران یک دولت اشغالگر قرار گرفته اند. من شاید پرده را به کنار زده ام. شما که از پی افکندن آن انجمن افتخار می کنید، از معرفی زیر و بم علاءالدین نیز نباید دلخور شوید.

شفیق در مقاله اش نکته های بی پایه ای مطرح می کند که من ضرورتی به پاسخ گویی به همه آن ها را نمی بینم، تنها به ارائه یک نمونه بسنده می کنم. او میان نوشته من و مقالات کیهانی (که به یقین منظور نویسنده، کیهان تهران است) و «افاضات احمدی نژاد» شباهتی می بیند، ادعایی آن چنان مضحک که داوری را برعهده خواننده می گذارم.

در ابتدا به مسئله تحریف می پردازم. شفیق نوشته مرا «سراپا تحریف» خوانده ولی نمونه ای در اثبات ادعای خود نیاورده است. از قول من می نویسد «بنیاد شوآ را نهادی قلمداد می کنند که گویا برای دفاع از اسرائیل تأسیس شده است». من هر چه گشتم، چنین عبارتی را در نوشته خود نیافتم. می گوید که مأخذ مقاله من بخش فرانسوی تارنمای بنیاد بوده و عارفی مطالب را نادرست ترجمه کرده است. شفیق در آخر نتیجه می گیرد که «مشکل اساسی عارفی موجودیت اسرائیل است».

در همین جا باید بگویم برای آن که مقاله‌ام از دقت بیشتری برخوردار باشد، هم از بخش به زبان فرانسه سایت بنیاد شوآ استفاده کرده‌ام و هم از بخش انگلیسی. حال ببینیم چه کسی تحریف کرده است. جمله مورد استناد شفیق به زبان فرانسه چنین است:

Elle participe au rayonnement de cette identité en familiarisant davantage les citoyens français et européens avec l'héritage du judaïsme et de la culture juive dont l'Etat d'Israël, depuis sa renaissance, est une composante essentielle.

و ترجمه آن:

«این [بنیاد] در پرتو افکنی این هویت از طریق آشنا کردن بیشتر شهروندان فرانسوی و اروپایی با میراث یهودیت و فرهنگ یهودی، که دولت اسرائیل از زمان تجدید حیاتش یک تشکیل دهنده اساسی آن است، شرکت می‌کند.»

و در بخش انگلیسی آن چنین آمده است:

It supports projects that focus on the influence of this Jewish identity in making both French people and Europeans in general aware of the legacy of Judaism and Jewish culture, including the State of Israel, which has been an essential component in Jewish identity since its foundation.

و ترجمه آن:

«این بنیاد حامی آن طرح‌هایی است که تقویت این هویت یهودی را هدف و کانون فعالیت‌های خود قرار می‌دهند، از طریق آگاه ساختن هم مردم فرانسه و هم اروپائیان به میراث یهودیت و فرهنگ یهودی، از جمله دولت اسرائیل که از بدو تأسیس‌اش یک تشکیل دهنده اساسی این هویت یهودی بوده است.»

اما من در مقاله‌ام در این رابطه چنین نوشتم که در زمینه فرهنگ یهود، هدف بنیاد «آشنائی فرانسویان و اروپائیان به میراث یهودیت و فرهنگ یهود که دولت اسرائیل از بدو تأسیس آن، از اجزای تشکیل دهنده اساسی آن است». پیش‌تر از این جمله زمینه‌های مأموریت بنیاد شوآ را با استناد به سایت آن بنیاد، تاریخ یهود ستیزی و شوآ، آموزش شوآ، یادمان و انتقال، همبستگی و فرهنگ یهودی، نقل کرده و جمله یاد شده را در مورد فرهنگ یهودی آورده‌ام.

در نوشته من هیچ تحریفی وجود ندارد، جز این که در متن فرانسه واژه «renaissance» (که ترجمه آن تجدید حیات یا نوزائی است) آمده و در متن انگلیسی واژه Foundation (به معنی تأسیس، پایه گذاری، ایجاد).

اتفاقاً، واژه «renaissance» که شفیق "نوزائی" ترجمه کرده، بار ایدئولوژیک دارد و از این اعتقاد دینی توراتی ریشه می‌گیرد که سرانجام روزی قوم بنی اسرائیل به سرزمین موعود باز خواهند گشت و اسرائیل را از نو خواهند ساخت. برای صهیونیست‌های دوآتشفه، «حقانیت» اسرائیل ریشه مذهبی دارد و به همین جهت در متن فرانسه «renaissance» آورده‌اند. با توجه به دو واژه فوق من به واژه "تأسیس اسرائیل" اکتفا کرده‌ام چرا که قصدم بیان مختصر یکی از هدف‌های آن بنیاد بود.

به روشنی نوشته بودم که بنیاد یادمان شوآ، یکی از هدف‌هایش تبلیغ یهودیت و فرهنگ یهودی است (که به ادعای خودشان، دولت اسرائیل تشکیل دهنده اساسی آن است)، در سال ۲۰۰۹ طرحی پیاده می‌کند به نام "علاءالدین" که هدف خود را «ارتقای روابط مسلمانان و یهودیان» اعلام می‌کند. شفیق پس از نقل قول ناکامل جمله من یعنی با حذف عبارت «یکی از اهدافش» از آن، مرا متهم می‌کنند که بنیاد شوآ را بنیادی برای دفاع از اسرائیل معرفی می‌کنم. معنی تحریف را هم فهمیدیم!

بنیاد علاءالدین در سرلوحه سایت خود (با کلمات درشت)، «ارتقاء روابط مسلمانان و یهودیان از طریق شناخت متقابل» را هدف معرفی می‌کند، ولی منتقد مغرض، بار دیگر مرا متهم می‌کند که «هدف نهائی انجمن علاءالدین را هم تبلیغ یهودیت معرفی می‌کند» و اضافه می‌کند «حال آن که برنامه محوری این انجمن مبارزه با یهود ستیزی در کشورهای مسلمان است».

یهود ستیزی، نفی گرائی و صهیونیسم

در نوشته اشاره کردم که دست اندرکاران اصلی این دو بنیاد، و صهیونیست‌های شناخته شده‌ای چون لانزمن، کوکیرمن، فینکل کروت که برخی از گردانندگان دو بنیاد مورد نظرنند در هر فرصتی روشنفکران و شخصیت‌های مترقی فرانسوی صاحب نام نظیر، ویدال ناکه، ادگار مورن، سمیر نعیر، استفان اِسِل و ... را که اتفاقاً یهودی یا یهودی تبار نیز هستند به خاطر انتقاد از سیاست‌های غیرانسانی و نژادپرستانه دولت اسرائیل و به اتهام‌های واهی «یهودستیزی» یا «آنتی سمیتیسم» متهم کرده به دادگاه می‌کشاند و اغلب نیز بازنده می‌شوند. در اروپا این شیوه کهنه شده است، اما گویا تازه در بین ایرانیان تازه نفسی هوادار دولت اسرائیل مُد می‌شود. شفیق هم بر همین منوال و به پیروی از نظریه‌پردازان صهیونیست، مرا به دادگاه صهیونیست‌ها احضار می‌کند، چرا که به زعم او در «نوشته سراپا تحریف» ام «به بهانه دفاع از حق ملت فلسطین، یهودی‌ستیزی را توجیه می‌کنم». کم‌ترین حرفی که می‌توانم بزنم، این است که «گیریم که من یهودی‌ستیزم»، خود شما چرا از حق ملت فلسطین، آن طوری که درست می‌دانید دفاع نمی‌کنید؟ به جای دخیل بستن به چراغ علاءالدین و چشم انتظار معجزه‌های دندان‌گیرش‌نش چرا برعرشه یکی از بیست دو کشتی حامل مواد غذایی برای کودکان گرسنه به مقصد غزه سوار نمی‌شوید؟

نمی‌توان منکر وجود یهود ستیزی شد. این آفت در طول تاریخ وجود داشته و حدی نیز بر بلاهت انسان‌ها نیست. در گذشته بارها شاهد پوگروم (کشتار یهودیان) و یهودآزاری در اسپانیا و به ویژه در روسیه و شرق اروپا بودیم. پلیس تزاری برای توجیه حمله به یهودیان، قدرت فوق‌انسانی برای یهودیان قائل می‌شد و خود اختراع‌شان هم می‌کرد. آنان با انتشار بیانیه جعلی‌ای با نام «پروتکل فضیلت صهیون» از زبان یهودیان مدعی شدند که یهودیان قصد چنگ انداختن بر دنیا را دارند. هم‌اکنون هم ضد یهودیان از جمله دارو دسته کیهان شریعتمداری به این پروتکل استناد می‌کنند. باید این شیوه را افشا کرد. این گروه از یهودی‌ستیزان تفاوتی میان یهودیت و صهیونیسم قائل نمی‌شوند. اتفاقاً بخشی از پیروان صهیونیسم نیز هرگونه مخالفتی با صهیونیسم را یهودستیزی تلقی می‌کنند. هر دو برخورد، دوروی یک سکه‌اند.

یهودستیزی، برای اسرائیلی‌ها و یهودیان موضوع تابویی است که کم‌تر کسی در آن کشور جرئت می‌کند به آن به پردازد.

یوآو شامیر (Yoav Shamir)، فیلم ساز اسرائیلی (متولد ۱۹۷۰ در تل‌آویو) در سال ۲۰۰۹ فیلم مستندی ساخته است با عنوان "افترا" (Defamation). در آغاز فیلم، شامیر می‌گوید که به عنوان یک اسرائیلی،

هرگز یهودی‌ستیزی را تجربه نکرده است و می‌خواهد در این باره بیشتر بیاموزد. به‌زعم او رسانه‌های اسرائیلی هنگام صحبت از وجود یهودی‌ستیزی در همه کشورهای جهان به منبع‌ها و مرجع‌های یک‌سانی استناد می‌کنند. او برای تهیه فیلم با ده‌ها تن، از افراد عادی گرفته تا شخصیت‌های شناخته شده، مصاحبه می‌کند. از جمله، آبراهام فاکس، رئیس «جامعه ضد افترا» (Anti-Defamation League, ADL) در آمریکا، جان جی مییر پرشایمر، یکی از دو مؤلف کتاب «لابی اسرائیلی و سیاست خارجی آمریکا» و نورمن فینکلشتاین از منتقدان سیاست دولت اسرائیل و نویسنده کتاب «صنعت هولوکاست» (سال ۲۰۰۲). به گفته سحنگوی لیگ در رابطه با مبارزه علیه «یهودی‌ستیزی»، این مؤسسه نقش کلیدی دارد. این مؤسسه مدعی است که در سال ۲۰۰۷ بیش از ۱۵۰۰ واقعه ضد یهودی را در آمریکا ثبت کرده است. معهدا هنگام مصاحبه با شامیر، سخنگوی آنان فقط چند رویداد بی‌اهمیت مثال می‌آورد. خاخامی به شامیر می‌گوید که در آمریکا این لیگ روابط بین یهودیان و غیر یهودیان را شعله‌ور کرده است.

فیلم ساز گروهی از دانش آموزان اسرائیلی را که از اردوگاه آشویتز و دیگر اردوگاه‌های مرگ جنگ جهانی دوم بازدید می‌کنند، همراهی می‌کند. او نشان می‌دهد که راهنمای سفر پیش از حرکت، ذهن دانش‌آموزان را نسبت به موضوع آماده می‌کند و این بازدیدها با «شستشوی مغزی» همراه است. او در می‌یابد که یهودیان سکولار نسبت به موضوع «یهودی‌ستیزی» حساسیت بیشتری دارند تا یهودیان مذهبی. او به این نتیجه می‌رسد که تبلیغ زیادی در مورد هولوکاست تنها به نفع نفی هولوکاست تمام می‌شود و افراط در تبلیغ نتایج معکوس به بار می‌آورد. این فیلم در ماه مه ۲۰۱۱ از تلویزیون آرته در فرانسه پخش شد و در بایگانی اینترنتی این تلویزیون قابل تماشاست. فیلم دو لبه‌بودن چاقوی تیز افترا را به روشنی نشان می‌دهد. البته، لابی‌های تبلیغاتی اسرائیلی و صهیونیستی به روش همیشگی‌شان، سازنده اسرائیلی و یهودی فیلم را هم به یهودی‌ستیزی متهم کردند.

از قربانیان دیگر افترای «یهودی‌ستیزی»، جیمی کارتر رئیس جمهوری پیشین آمریکا است [۶]. او کتابی نوشت با عنوان «فلسطین: صلح نه آپارتاید». رسانه‌های آمریکائی طرفدار لابی اسرائیلی و «جامعه ضد افترا» خواب خوش را بر او حرام کردند. کوچکترین انتقادی به سیاست‌های اسرائیل، بی‌جواب نمی‌ماند و آن هم پاسخی سرشار از افترا.

صهیونیسم یک پدیده استعماری است که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا بنیاد گذاشته شده است. ماکسیم رودنسون در مقاله‌ای که در دانشنامه انیورسالیس (۱۹۷۲) نوشت، تعریف مشروحی از صهیونیسم ارائه می‌دهد. او می‌نویسد که در اواخر قرن نوزدهم «صهیونیسم» به مجموعه جنبش‌هایی اطلاق می‌شد که نقطه اشتراک‌شان ایجاد یک کانون روحانی، یک سرزمین یا دولتی مختص همه یهودیان جهان بود و عموماً سرزمین فلسطین را در مد نظر داشتند. او پس از تشریح سیر تاریخی تکوین صهیونیسم نتیجه می‌گیرد که صهیونیسم یک موجود ساخته‌ی استعمار است. رودنسون معتقد است که «صهیونیسم نتیجه قطعی، الزامی و محتوم هویت یهودی نیست و فقط یک گزینه است بین گزینه‌های دیگر و این گزینه مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستی دیگر قابل نقد است». طرح صهیونیسم بدون بیرون راندن فلسطینیان از سرزمین‌شان ممکن نشد و از این رو صهیونیسم بطور کامل در بطن یک پدیده استعماری قرار دارد.

هرتسل، پایه‌گذار ایدئولوژی صهیونیسم، معتقد بود که یهودیان یک ملت بوده و در نتیجه به یک کشور نیاز دارند. او در اوت ۱۸۷۹ در پایان اولین کنگره صهیونیسم در شهر بال سویس نگاشت: «اگر قرار باشد که این کنگره را در یک کلام خلاصه کنیم، می‌توان گفت که در بال، من دولت یهود را بنیاد

گذاشتم. ... شاید ۵ سال دیگر وبه یقین ۵۰ سال دیگر همگی خواهند دید که من حق داشته ام». او فقط یک سال اشتباه کرده بود.

در مورد ملیت یهودیان، مباحثه‌های زیادی در گرفته است. شلومو ساند، مورخ اسرائیلی و استاد دانشگاه تل آویو در کتاب با ارزشش مستندانه نظریه هرتسل را رد می‌کند. علاقمندان می‌توانند به کتاب او با عنوان «چگونه خلق یهود اختراع شد؟» (۱)، که مدت‌ها پرفروش‌ترین کتاب در اسرائیل بود و به چندین زبان ترجمه شده، مراجعه کنند. (۲)

یهودیان مذهبی راست‌گیش صهیونیسم را رد می‌کنند زیرا معتقدند که تا قبل از ظهور منجی (مسیح موعودشان) نه دولت یهود می‌تواند بر روی زمین استقرار یابد و نه معبد مقدس می‌تواند قد برافرازد. اعتقاداتی شبیه نظریات انجمن حجتیه درباره ظهور مهدی در ایران.

بد نیست اشاره کنم که در سال‌های دهه ۱۹۷۰، یونسکو (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد)، صهیونیسم را مترادف با نژادپرستی شناخت. مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم در دهم نوامبر ۱۹۷۵، صهیونیسم را «شکلی از نژادپرستی و تبعیض نژادی» شناخت. اما شانزده سال بعد در اثر فشارهای آمریکا، این قطع‌نامه تغییر یافت.

شفیق به من ایراد می‌گیرد که با «موجودیت اسرائیل» مسئله دارم و آن را شکلی از یهودی‌ستیزی تعبیر می‌کند. در ابتدا یادآوری کنم که در مورد مسئله فلسطین- اسرائیل، من همواره از راه حل دو دولت (اسرائیل و فلسطین) دفاع کرده‌ام. این موضع اکثریت مردم فلسطین نیز است. برخی روشنفکران عرب و اسرائیلی و هم چنین تنی چند از سیاستمداران اسرائیلی از راه حل یک دولت دموکراتیک برای دو خلق دفاع می‌کنند. به نظر من اما این راه حل در شرایط کنونی به یک اتوپی (آرمان‌شهر) نزدیک‌تر است تا واقعیت. به هر حال مسئله اساسی امروزه، نبود یک دولت فلسطینی است که سیاست دولت اسرائیل بزرگ‌ترین مانع در مقابل ایجادش بوده است. بیش از شصت سال است که موجودیت فلسطین را نفی می‌کنند و برخی‌ها حتی از طرح مسئله هم ناراحت می‌شوند.

اما، اشاره به این نکته نیز ضروری است که عدم شناسایی دولت اسرائیل به هیچ وجه نشانه یهودی-ستیزی نیست. درست است که بخشی از یهود ستیزان با موجودیت کشور اسرائیل مخالفند ولی فراوانند یهودیانی که حاضر به شناسایی دولت اسرائیل نشده‌اند.

هانا آرنه، فیلسوف یهودی سرشناس که به دلیل یهودی‌ستیزی رژیم نازی‌ها مجبور به ترک آلمان شد، ضمن مخالفت با محصورشدن در تزه‌های ناسیونالیستی، مخالف ایجاد دولت اسرائیل بود و راه حل «دولت فدرال یهودی-عرب» را پیشنهاد می‌کرد. آلبرت انیشتن هم که به خاطر یهودی‌بودنش به آمریکا مهاجرت کرد، همراه با آرنه و ۲۶ شخصیت یهودی دیگر در نامه‌ای به نیویورک تایمز در تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۴۸ نسبت به سفر مناحیم بگین به ایالات متحده اعتراض کرده و اعمال «فاشیستی» سازمان منسوب به او از جمله کشتار دیر یاسین را نکوهش کردند. انیشتن نوشت: «درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایده یک دولت یهودی، با مرزهای مشخص، با ارتش و اصولاً با هر نوع قدرت دنیوی مغایر است؛ هر قدر هم که این دولت متواضع باشد. من از خسارت‌های درونی که به دنبال خواهد آورد می‌ترسم و به‌ویژه از رشد یک ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه در صفوف خودمان.»

دولت اسرائیل و طرفدارانش تلاش زیادی کرده‌اند تا این کشور را نماینده همه یهودیان دنیا قلمداد کنند ولی فقط طرفداران اسرائیل و صهیونیست‌های دو آتشه این نظر را پذیرفتند.

مسلم است که در جریان طرح تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ در سازمان ملل، فاجعه نسل‌کشی یهودیان در طی جنگ جهانی دوم و نیز احساس گناه اروپائیان در ناتوانی از پیش‌گیری از وقوع آن جنایت مدهش انسانی، مورد بهره‌برداری گسترده صهیونیست‌ها قرار گرفت. اعراب یا از این مباحثات برکنار ماندند و یا از مذاکره با هیئت‌های سازمان ملل خودداری کردند، مذاکرات را بایکوت کردند و میدان را در اختیار صهیونیست‌ها گذاشتند. البته رفتار برخی از رهبران فلسطینی و به ویژه الحسینی نیز به موقعیت عرب‌ها صدمه زد. افزون بر آن، وضع اسف‌بار مهاجران "غیرقانونی"، موفقیت و گسترش اسکان‌یابی یهودیان مهاجر استعمارگر و بازدید هیئت‌های سازمان ملل از اردوگاه‌های مرگ، کفه ترازو را به سود صهیونیست‌ها سنگین‌تر کرد.

اما رویکرد ما به دولت اسرائیل، ربطی به موضع این و آن کشور و به ویژه دولت جمهوری اسلامی ندارد. برخورد ما به اسرائیل برپایه تحلیل ما از عمل‌کرد حکومت‌های پی‌درپی اسرائیل از بدو تشکیل این کشور استوار است. در حالی که دشمنی جمهوری اسلامی با آن از ماهیت دیگری است.

دولت اسرائیل از بدو تأسیس تا کنون همواره در کنار دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری‌های نظامی قرار داشته است. دولت اسرائیل از نزدیک‌ترین متحدان حکومت نژادپرست سفیدان آفریقای جنوبی بود و با رژیم‌های نظامی سفاک آمریکای لاتین مناسبات حسنه داشت. بهترین روابط را با رژیم شاه داشت و موساد در ایجاد و آموزش ساواک نقش مهمی داشت. اسرائیل تنها کشور عضو سازمان ملل متحد است که ده‌ها سال است سرزمین‌های دیگران را به اشغال درآورده و با آن که ده‌ها قطع‌نامه‌ی مصوبه سازمان ملل علیه این دولت را زیر پا گذاشته، تاکنون از هرگونه مجازاتی مصون مانده است.

دولت اسرائیل خود را «تنها دموکراسی خاورمیانه» می‌داند و مبلغان ایرانی‌اش هم به دلایلی که خود بهتر می‌دانند عزم جزم کرده‌اند که در دوران گلوبالیزاسیون جنگی و صدور نظامی «دموکراسی»، این قبای نخ نما شده را نه فقط بر تن دیگران کنند بلکه به ایران هم صادر کنند. اما در این «تنها دموکراسی خاورمیانه» بیش از یک میلیون عرب اسرائیلی قانوناً از حقوق برابر با یهودیان برخوردار نیستند. برای نمونه اعراب اسرائیلی که دارای پاسپورت اسرائیلی هستند از حق مالکیت محرومند و حق استخدام‌شدن در برخی نهادها را ندارند و... (توجه طرفداران ایرانی حقوق بشر را به ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر جلب می‌کنیم). زندان‌های اسرائیل پر است از مبارزان فلسطینی و سازمان‌های حقوق بشری اسرائیل مرتباً از وضعیت غیرانسانی بازداشتگاه‌ها و شکنجه‌ها، فریادشان به آسمان رسیده است.

جالب‌تر این که این «تنها دموکراسی خاورمیانه»، از وزش نسیم آزادی در کشورهای عربی به ویژه در مصر خشمگین شده و به ترس افتاده است.

آیا در این حد ملایم هم حق نداریم از سیاست‌های چنین دولت نژادپرستی انتقاد کنیم. آیا در این انتقادهای کم‌ترین رگه‌ای از یهودی‌ستیزی مشاهده می‌شود؟ داوری را برعهده خواننده می‌گذاریم. این روشی است که سردمداران بنیاد شوا و علاء‌الدین همواره انجام داده و دنباله روان ایرانی آن هم می‌خواهند یک شبه ره صد ساله بپایند.

از آنجا که خانم شفیق در مقاله‌اش از برخی افراد و به ویژه از کلود لائمن دفاع کرده، من این فرد را از لابلای گفته‌ها و نوشته‌های خودش بهتر معرفی می‌کنم:

بحث بر سر این نیست که کلود لائمن یک «روشنفکر و سینماگر شناخته شده فرانسوی» است، بلکه بحث بر سر مواضع سیاسی‌اش در طول زندگی‌اش است. الیا کازان هم یک سینماگر بزرگ بود ولی بعد

ها دیدیم که با مک‌کارتیسم همکاری کرده بود و این جنبه از شخصیت او به مراتب بیش از شاهکارهای سینمایی که ساخته، اهمیت دارد.

کلود لانزمن، غیر از فیلم «شوآ»، چند فیلم دیگر نیز ساخته است. یکی از آن‌ها، فیلم ۵ ساعته «تساهل» است که در سال ۱۹۹۴ درباره ارتش اسرائیل ساخت («تساهل» مخفف عنوان کامل ارتش اسرائیل است). آمون کاپلیوک، روزنامه نگار فقید اسرائیلی مقاله مبسوطی را به این فیلم اختصاص داد («تساهل»، دفاع و تصویر بارز ارتش اسرائیل، لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۶). با مروری به نوشته این اسرائیلی صادق با این فیلم آشنا شویم.

این فیلم بر اساس مصاحبه‌هایی با فرماندهان، ژنرال‌ها و سربازان اسرائیلی تهیه شده که تجربه‌های‌شان را بازگو کرده و از احساسات‌شان می‌گویند. در این فیلم از زبان ژنرال‌های ارتش اسرائیل می‌شنویم که «ارتش ما، ناب است (...). کودکان را نمی‌کشد. به دلیل اخلاق ما، وجدان و ارزش‌هایی که داریم. تعداد قربانیان [فلسطینی] کم است». فیلم پر است از صحنه‌های جنگ سال ۱۹۷۳ و جو جنگ را باز می‌آفریند.

کاپلیوک می‌نویسد که این فیلم عامدانه از جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲ می‌گذرد، چرا که برای اسرائیل جنگی مسئله‌ساز بود، جنگی که جامعه اسرائیل را تکان داد. در این جنگ هفت‌صد سرباز اسرائیلی و بیش از بیست هزار فلسطینی و لبنانی کشته شدند. در طی همین جنگ بود که با تسهیلاتی که اسرائیل برای فالانژیست‌های لبنانی فراهم کرد، کشتار اردوگاه‌های صبرا و شتیلا در مقابل چشمان اسرائیلی‌ها رخ داد. اما در این فیلم که قرار است تاریخ پر افتخار انسانی‌ترین ارتش دنیا را به جهانیان ارائه دهد، کم‌ترین اشاره‌ای به آن کشتارها نیست، درست مانند این می‌ماند که فرانسوی‌ها از ارتش فرانسه فیلمی بسازند و اشاره‌ای به جنگ الجزایر نکنند.

در این فیلم لانزمن از زبان سربازان اسرائیلی به تمجید ارتش اسرائیل می‌پردازد ولی از آن دسته از افسران و سربازان اسرائیلی که از جنگیدن سرباز زدند، هیچ حرفی نمی‌زند. دویست نفر از این نظامیان نافرمان (مشهور به رفوزنیک) پس از جنگ لبنان به زندان محکوم شدند ولی لانزمن باز هم سکوت می‌کند و با آنان مصاحبه‌ای هم نکرده است. آخر یهودی داریم تا یهودی!

در فیلم از صحنه‌های جنگ ارتش اشغالگر با فلسطینی‌ها نیز خبری نیست. اسحاق رابین، وزیر دفاع در اوایل انتفاضه، به سربازان دستور داده بود: «استخوان‌های فلسطینی را در هم بشکنید»، ولی از تصاویر سربازانی که این فرمان را به اجرا گذاشتند و دنیا را تکان داد، خبری در فیلم نیست. حتی یک صحنه هم درباره جوخه‌های مرگ ارتش اسرائیل که با لباس عربی به کشتار فلسطینی‌ها می‌پرداختند، وجود ندارد. با ژنرال آریل شارون هم گفتگوی طولانی شده و چهره‌ای اسطوره‌ای از او ترسیم می‌کند.

در فیلم، لانزمن از خطرات انتفاضه می‌گوید، چرا که پرتاب یک سنگ ممکن است موجب مرگ کسی شود ولی از تیراندازان ماهر مجهز به مسلسل‌های دوربین‌دار هیچ صحبتی به میان نمی‌آورد. از زبان یک ژنرال مدعی می‌شود که «سربازان فقط هنگامی تیراندازی می‌کنند که جان‌شان به خطر بیافتد». آری پاسخ سنگ بچه فلسطینی آواره، گلوله‌های سرباز صهیونیستی است که در دوران نظم امپریالیستی نوین، که چندان هم نو نیست، نقشش را بازی می‌کند، برخی همان وظیفه را برعهده گرفته‌اند، اما با قلمشان.

فیلم در مورد مسئله‌های بسیاری سکوت می‌کند از جمله از فروش سلاح‌های اسرائیلی به رژیم فاشیستی پینوشه، به رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و دیگر دیکتاتورهای امریکای لاتین. اما، ارتش اسرائیل را به عنوان «بهترین ارتش جهان» معرفی می‌کند.

در فیلم بسیار کم از زندگی سربازان در پادگان‌های نظامی در اسرائیل و سرزمین‌های اشغالی صحبت می‌شود، درحالی که گفتارهای طولانی بر روی احساس ترس، که نقطه اشتراک هر ارتشی است، بر زبان جاری می‌شود.

در اواخر فیلم یک صهیونیست اشغالگر با عرقچینی بر سر، در باره حق ابدی-الهی یهودیان بر «سرزمین اسرائیل» داد سخن سر می‌دهد و می‌گوید که «عرب‌ها هیچ چیز نساخته‌اند ولی ما این سرزمین را آباد می‌کنیم». کمی دورتر فلسطینی‌هایی را می‌بینیم که برای اشغالگران خانه می‌سازند. اما هنرمند تیزبین ما به این موضوع نمی‌پردازد که اشغال شده به زور اشغالگر بر روی زمین‌های خودش که اسرائیل غصب-شان کرده است، کار می‌کند؟ محمود درویش، شاعر فقید فلسطینی می‌گوید: "فلسطین را با تورات نگرفتند، با توپ فتح کردند".

در یک کلام این فیلم نه مطلب تازه‌ای ارائه می‌دهد و نه واقعیت را بازتاب می‌کند. صرفاً یک اثر تبلیغاتی به سبک سینمای نازی‌ها، اما در خدمت صهیونیسم، بیش نیست.

روزنامه فرانسوی لوموند در ۱۹ ژانویه ۲۰۰۵ مقاله‌ای با عنوان «اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌ها: دو مرد شجاع» از لانزمن چاپ می‌کند. در این مقاله لانزمن که ظاهراً در مورد چشم انداز صلح نوشته، پس از حمله‌های فراوان به یاسر عرفات و اظهار خوشحالی از مرگ او، شارون را به عرش اعلا برده و او را به عنوان یک دولت‌مرد شایسته معرفی کرده، عرفات را متهم می‌کند که نفی اسرائیل دلیل وجودی‌اش بوده است. او همه حرکت‌های صلح‌طلبانه عرفات را که با در دست گرفتن یک شاخه زیتون در سازمان ملل در سال ۱۹۷۴ آغاز شد و به فشردن دست سران اسرائیل در کاخ سفید انجامید، نا دیده می‌گیرد. شارون را بزرگترین رهبر صهیونیست از زمان هرتسل معرفی می‌کند. ادعا می‌کند که بزرگ‌ترین خوشحالی اهالی غزه و کرانه باحتری داشتن حق کارکردن در اسرائیل است، که با وجود شارون صلح میسر و نزدیک است. او می‌نویسد که با مرگ عرفات دوران جدیدی در روابط اسرائیل و فلسطینی‌ها شروع می‌شود و از امید به صلح واقعی صحبت می‌کند. تنها کافی است اشاره کنیم که از زمان مرگ عرفات تا به امروز نه فقط شاهد صلح نبوده ایم بلکه جنگ ۳۳ روزه لبنان و تهاجم نظامی به غزه را هم پشت سر گذرانده ایم. تنگ نظری هم حدی دارد!

لانزمن در مقاله دیگری (لوموند، ۹ مه ۲۰۰۲) به سفر انسان دوستانه ژوزه بووه، سیاستمدار مترقی و کشاورز طرفدار محیط زیست فرانسوی که همراه «بریگاد بین‌المللی صلح» به سرزمین‌های اشغالی سفر کرده بود، حمله می‌کند و آن سفر را یک عمل جنون‌آمیز ضد اسرائیلی می‌نامد. گزارش مشاهدات-شان را ساختگی دانسته و مدعی می‌شود که آن‌ها به «یاری عرفات» شتافته بودند. لانزمن در همین مقاله به اعضای پارلمان نویسندگان و به ویژه به ول سوینکا نویسنده نیجریه‌ای برنده جایزه نوبل ادبیات می‌تازد و آن‌ها را به سخره می‌گیرد که چرا جرئت کرده‌اند درباره «سرزمین‌های اشغالی» سخن گویند، چرا از بنای "دیوار شرم" که او «دیوار حفاظتی» می‌خواند، انتقاد کرده‌اند.

از نگاه لانزمن، هیئت صلح نویسندگان و ژوزه بووه، به خاطر نکوهش ایجاد «گذرگاه‌های مرزی» و پاسگاه‌های بازرسی که به "چک پوینت" موسومند، با اعتراض به تصرف خانه‌ها، زمین‌ها و بریدن درختان

زیتون فلسطینی‌ها توسط اسرائیلی‌ها، مرتکب گناه کبیره شده‌اند. لانزمن مدعی است که درختان زیتون را برای این می‌برند که «تروریست‌ها» نتوانند برای تیراندازی در پشت آن‌ها سنگر بگیرند! او همچنین مدعی است که فلسطینی‌ها از ادامه وجود «اردوگاه‌های پناهندگان»، که خودش «سرطان» می‌خواند، سود می‌برند! در همان نوشته لانزمن از سیاست‌های نتانیا‌هو هم جانانه دفاع می‌کند

به یاد آوریم که بازدید تحریک‌آمیز شارون از صحن مسجد الاقصی، زمینه‌ساز انتفاضه دوم شد. او به جای انتقاد از شارون، به فلسطینی‌ها می‌تازد که چرا موجب انتفاضه الاقصی شدند و به نویسندگان و روشنفکران صلح طلب خرده می‌گیرد که چرا موجب بین‌المللی شدن بحران شدند. باز هم در توجیه جنایات سربازان اسرائیلی مدعی می‌شود که آن‌ها فقط زمانی از گلوله‌های واقعی استفاده می‌کنند که جان‌شان را در خطر می‌بینند. گویا کشته‌شدگان فلسطینی هدف تیرهای «غیبی» قرار گرفتند.

در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۰ شورای نمایندگی انجمن‌های یهودیان فرانسه (CRIF) (۳) برای پشتیبانی از اسرائیل و گیلعاد شلیت تظاهراتی در پاریس برگزار کرد. یکی از سخنرانان این تظاهرات کلود لانزمن بود. او ابتدا به ناوگان امدادگران بین‌المللی حمایت از غزه تاخت و آنان را «به اصطلاح امدادگران بشری» خواند و سپس به دفاع از سیاست‌های دولت اسرائیل پرداخت. عنوان سخنرانی وی «چه کسی اسرائیل را غیر مشروع می‌کند؟» بود. او به تشریح دلیل‌های محاصره غزه می‌پردازد و اسارت گیلعاد شلیت بدست فلسطینی‌ها را یکی از علت‌های محاصره می‌داند. ناگفته نماند که گیلعاد شلیت سرباز اسرائیلی (که ملیت فرانسوی هم دارد) در جریان درگیری نیروهای اسرائیل با فلسطینی‌ها اسیر می‌شود و این امر بهانه‌ای می‌شود برای حمله‌های نظامی بی‌وقفه اسرائیل به غزه. البته لانزمن مدعی است که فلسطینی‌های تروریست او را از خاک اسرائیل ربودند (همه می‌دانند که عبور از مرزهای بین فلسطین و اسرائیل تقریباً غیر ممکن است). لانزمن دومین علت محاصره غزه را وجود سازمان حماس می‌داند که «خود را در جنگ با اسرائیل اعلام می‌کند»، که «در طی ماه‌های گذشته، به گونه‌ای بی‌هدف روستاهای اسرائیل را بمباران کرده است». در ماجرای محاصره غزه لانزمن البته مصر را همدست اسرائیل می‌داند که البته نادرست هم نیست، چرا که حُسنی مُبارک به خاطر سیاست دوستی با اسرائیل و به بهانه حفظ امنیت مصر از بازگشائی مرز رفح خودداری می‌کرد. اما، همه می‌دانند و گزارش‌های سازمان ملل متحد هم به روشنی بیان می‌کند که عامل اصلی محاصره غزه دولت اسرائیل است.

لانزمن ادعا می‌کند که مخالفان اسرائیل به دروغ می‌گویند که مردم غزه در تنگنا قرار دارند چرا که «در غزه همه چیز یافت می‌شود، از تلویزیون گرفته تا کالاهای لوکس... و غزه مملو از کالا است». او اضافه هم می‌کند که «در غزه میلیاردی وجود دارند که در خانه‌های لوکس بر بالای تپه‌ها زندگی می‌کنند و هیچکس در غزه، نه از بدغذائی می‌میرد و نه از تشنگی و گرسنگی رنج می‌برد». او انتظار داشت که غزه همچون «بیافرا» باشد تا بشود صحبت از «محاصره» کرد (۲). البته، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی دفاع از حقوق بشر و نیز سازمان ملل متحد، در این باره، بسیار گویاست.

در باره لانزمن میتوان صفحه‌ها نوشت اما گمان می‌کنم با همین چند سطر خواننده به گنه اندیشه او پی برده باشد. در مورد سایر پایه‌گذاران بنیاد علاءالدین نیز می‌توان به استناد کارنامه خود آنان صفحه‌های زیادی را پر کرد.

روچیلد که در مقاله قبلی تا حدی به معرفی‌اش پرداخته شده، هم بنیادگذار «بنیاد یادمان شوآ»، موسسه پایه‌گذار علاءالدین است و هم مسئول انجمن فرانس-اسرائیل (۴) است. بطور اختصار فقط

اشاره می‌کنم که در سایت این انجمن همه جنگ‌های اسرائیل به تفصیل آمده است و شمار کشته‌شدگان اسرائیل (حتی قربانیان بمب‌گذاری‌ها) دقیقاً بیان شده ولی به تلفات فلسطینیان و نیز عرب‌ها که چند ده برابرند، کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است. این انجمن یکی از نیرومندترین لابی‌های طرفدار اسرائیل در فرانسه است و از بزرگ‌ترین مدافعان بی‌قید و شرط سیاست‌های دولت اسرائیل است.

در مورد کوکیرمن، رئیس پیشین شورای نمایندگی انجمن‌های یهودیان فرانسه، نیز در مقاله گذشته مختصری بیان کرده‌ام. او یک بانکدار بزرگ، شریک کمپانی مالی روچیلد و بانک مرکزی اسرائیل است. او ۹۵٪ مسلمانان فرانسه را یهودی‌ستیز دانسته و بارها علیه روشنفکران و روزنامه‌نگاران چون ادگار مورن، دانیل مرمه، دانیل سالناو و سامی نعییر به اتهام بی‌پایه یهودی‌ستیزی به دادگاه شکایت کرده است و البته همه آنان همواره تبرئه شده‌اند! (به جز یک مورد). روزنامه لوموند و ادگار مورن به اتهام «افتزای نژاد پرستانه»؟) او دارای بنیاد مالی قدرتمندی است که مرکزش در اسرائیل و ریاستش با پسرش است. او صهیونیست دو آتشه‌ای است و در سال ۲۰۰۳ از مخالفین ایدئولوژی صهیونیستی به عنوان اتحاد قهوه ای - سرخ - سبز صحبت کرد (اشاره به فاشیست‌ها، کمونیست‌ها و مسلمانان)!

چنین شخصیت‌هایی با چنین افکاری، به استناد هدف‌هایی که سرلوحه علاءالدین قلمداد شده، قرار است «روابط مسلمانان و یهودیان» را ارتقا دهند و نه فقط «مبارزه با یهودستیزی» را، آن طوری که شفیق در مقاله‌اش مدعی شده است.

هر مطلبی که در مقاله خود آورده‌ام، مستندند و خواننده می‌تواند به سایت‌های خود دو بنیاد و یا مراجع دیگر یادشده در مقاله مراجعه کند. نام‌های اعضای هیئت مدیره علاءالدین را بدون هیچ تفسیری آورده‌ام، به نقل از سایت علاءالدین. حالا اگر کسی از این که دیگران از عضویتش در هیئت مدیره این بنیاد مطلع شوند، چنان برآشفته می‌شود و خود را مجبور می‌بیند که به توجیه فعالیتش به پردازد، دیگر ربطی به نویسنده این سطور ندارد. این که بنیاد فوق از وزارت دفاع فرانسه کمک مالی دریافت می‌کند واقعیت آشکاری است که حتی نویسنده مقاله "قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی!" انکارش نکرده است. در این رابطه یک پرسش و یا بهتر بگویم یک مشکل معرفی برایم پیش آمده بود که ناتوان از حلش بودم و به همین خاطر در مقاله ام از خواننده کمک طلبیدم. من تا قبل از مقاله شفیق، رابطه ای بین وزارت دفاع فرانسه و کمک به یک بنیاد فرهنگی را نفهمیده بودم، آن را به حساب کند ذهنی نویسنده این سطور باید گذاشت. به شکرانه "دم جوجه مرغ" های وزارت پرسش من پاسخ را یافت.

در فاصله بین دو نوشته‌ام، سایت علاءالدین (فقط در بخش به زبان فرانسه‌اش)، گزارشی دارد از ملاقات مسئولین «طرح علاءالدین» با کمیسیون امور خارجه کنگره آمریکا. آن ماری روکولوسکی، رئیس پروژه علاءالدین، همراه با ژاک آندران و تی چند از همکاران آن‌ها در واشنگتن مهمان ایله آنا روس لهتین رئیس کمیسیون امور خارجه کنگره آمریکا بودند. به استناد گزارش علاءالدین، موضوع این نشست عبارت بوده از گسترش برنامه‌های آموزشی و فرهنگی مختلف علاءالدین برای مبارزه با "نارواداری" (intolérance)، از طریق ترجمه اسناد به عربی، فارسی و ترکی. رئیس کمیسیون ضمن ستایش از مهمانان فرهنگ دوست اظهار می‌دارد: "فعالیت قابل تحسین شما از پشتیبانی کامل آمریکا برخوردار است". جالب این که این طرح جدید که قرار است به کمک کنگره آمریکا فرهنگ رواداری را در میان عوام الناس فارسی زبان، ترک و عرب اشاعه دهد، حتی خبرش در بخش‌های فارسی، ترکی و عربی سایت بنیاد نیامده است! نیازی به تفسیر بیشتر نیست. کنگره آمریکا نگران «بهبود روابط مسلمانان و

یهودیان» است. در واشینگتن برای علاءالدین مهمانی ترتیب می دهند. طرح فرهنگی آمریکایی- اسرائیلی شکل می گیرد. بودجه‌ای هم به آن اختصاص می‌دهند. عده ای هم به نان و آبی می‌رسند. تا کور شود چشم حسود! آیا بین این طرح فرهنگی و طرح پیش‌برد حقوق بشر آمریکایی، با اختصاص ۱۰۰ میلیون دلاری به آن توسط کنگره آمریکا به بنیادهای رنگارنگ ایرانی شباهتی نمی‌بینید؟ پس از اتهام یهودی-ستیزی منتظر کشف اختلال روانی "پارانویا" بودنم هم هستم.

مسئله من یافتن دلیل تلاش مؤسسه‌های طرفدار اسرائیل و سخنگویان صهیونیسم در جذب ایرانیان است. وظیفه آنان هم این است که ما را در رسیدن به این هدف یاری دهند و توضیح دهند که چرا با چنین محافلی، برای چه اهدافی و در ازای چه پاداشی همکاری می‌کنند؟ چرا یک حقوقدان ایرانی ابزار تبلیغاتی تلویزیون دولتی اسرائیل می‌شود؟ چرا در تظاهراتی که در پاریس علیه رژیم سازمان داده شد، برای سخن رانی از برنار هانری لوی، صهیونیست و جنگ طلب شناخته شده فرانسوی دعوت می‌کنند. و زمانی هم که با مخالفت ایرانیان مترقی روبرو می‌شوند، برای بیرون راندن آن‌ها از صفوف تظاهرات به روش‌های فیزیکی متوسل می‌شوند. (بد نیست یادآوری کنیم که روز چهارم ژوئیه برنار هانری لوی دعوت به تظاهراتی علیه رژیم دیکتاتوری بشار اسد کرده بود، اما مخالفان سوری، این «فیلسوف» را به خاطر دشمنی با حقوق فلسطینیان بایکوت کردند(۶)). خانم سهیر الاتاسی چهره معروف اپوزیسیون داخل کشور سوریه از مخفی گاه خود نوشت: «فردی که دشمن حقوق یک ملت [فلسطین] است، نمی‌تواند ادعای پشتیبانی از انقلابی را بکند که بر همان حقوق متکی است». درس خوبی است برای بخشی از مخالفان جمهوری اسلامی). این مروجان دموکراسی حتی دست به دامن پلیس فرانسه هم می‌شوند و با این کار خود مضحکه پلیس می‌شوند، چرا که در فرانسه کسی را نمی‌توان از تظاهرات بیرون راند. درست است که در دوران جهانی شدن بسر می‌بریم. آن‌ها خیابان‌های پاریس را می‌خواهند شبیه خیابان‌های تهران کنند و نه عکس آن!

معیار من در داوری افراد و سازمان‌ها نه باورهای دینی‌شان است و نه ایدئولوژی‌شان، بلکه سیاست‌ها و اعمال آن‌هاست. استفاده ابزاری از قربانان جنایات نازی‌ها برای پوشاندن اهداف واقعی، که دست کمی از نحوه برخورد نازی‌ها ندارد، از روش‌های کهنه شده تبلیغات صهیونیستی بوده است. انتقاد من از سیاست دولتی است که گیدئون لوی نویسنده و خبرنگار سرشناس هارتس، پس از مشاهده جنایت ارتش اسرائیل در غزه، در مقابل تلویزیون فرانسه اعلام می‌کند که «از اسرائیلی بودن شرم دارم» و بعدها هم آن را در سخنرانی‌هایش تکرار می‌کند. اسرائیلی‌های شرافتمندی چون او جانب عدالت را گرفته و از حکومت‌های اسرائیل خواسته‌اند که اعتراف کنند که برپا شدن این دولت، به بهای چه خون‌هایی و آوارگی چه ملتی تمام شده است؟ آیا آنان نیز «یهودی‌ستیزند»؟

همان طوری که در مقاله قبلی نیز اشاره کردم، کتاب با ارزش پرمولوی در خدمت سیاست‌های دیگری است. من در سال ۲۰۰۱ صفحاتی از این کتاب را برای آشنائی ایرانیان ترجمه کردم و خوشبختانه هم اکنون کل کتاب در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار دارد.

من درک نمی‌کنم که چرا به جای پشتیبانی از اسرائیلیان صلح طلبی چون اوری آونری، ایلان پاپه، گیدئون لوی، امیرا هس، شلومو ساند، میشل وارشووسکی، ایال سیوان، ... و پیوستن به صفوف انجمن‌های

صلح طلبی چون "اتحاد یهودی فرانسوی برای صلح"، در خدمت نهادهای ارتجاعی شناخته شده درمی آیند. نهادهایی که دست در دست دولت اسرائیل دارند، در سطح جهانی از ارتجاعی ترین جناح‌های سیاسی حمایت می‌کنند، و نظریات فلسفی جنگ طلبانی نظیر برنار هانری لوی را تبلیغ می‌کنند؟ مسئله هولوکاست و یهودی‌ستیزی را نباید بهانه ای برای سیاست های ارتجاعی خود کرد. اگر باور ندارید به سایت سفارت اسرائیل در فرانسه مراجعه کنید و رجز خوانی اش درباره علاءالدین.

تکرار می‌کنم که اگر جمهوری اسلامی پرچم دفاع از فلسطین را بلند می‌کند، نه به خاطر حمایت مردم آواره و ستم‌دیده فلسطین بلکه به خاطر کسب پایگاهی در منطقه با اهداف سیاسی و نظامی و در پی کسب موقعیت نفوذی است و تازه فقط به سازمان‌های کمکی می‌کند، که در خدمت سیاست‌های رژیم هستند والا در این سی و چند سال گذشته همواره چوب لای چرخ جنبش راستین فلسطینی کرده است.

دشمنی جمهوری اسلامی و احمدی‌نژادها با اسرائیل نباید موجب دوستی ما با دولتی شود که به رغم ده‌ها قطع‌نامه سازمان ملل متحد، کماکان سرزمین‌دیگران را در اشغال خود دارد و همواره با هر برنامه صلح راستینی مخالفت کرده است. نمونه بارز آن مخالفت اخیر نتانیاها با طرح صلح اوباما است (گذشته از مانورهای رئیس‌جمهور آمریکا و نقشه‌های آن کشور): یعنی، هم مخالفت با ایجاد دولت فلسطین در مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ با پایتختی بیت المقدس شرقی و هم مخالفت با پایان دادن به شهرک‌سازی مستعمراتی در سرزمین‌های اشغالی کرانه باختری رود اردن. نتانیاها در واکنش به طرح صلح اوباما در عین آن که منکر اشغال کرانه باختری توسط اسرائیل می‌شود، از این سرزمین‌ها نه با اسمی که همه دنیا از دیرباز می‌نامندش بلکه با نام توراتی اش یاد می‌کند!

در مقاله پیشین، هدف‌های دو بنیاد فوق‌الذکر را با استناد به نوشته‌های خود آنان نشان دادم. امید است که در این نوشته با معرفی بهتر گردانندگان این بنیادها، موفق شده باشم نشان دهم که چنین نهادهای و شخصیت‌هایی کاملاً در خدمت صهیونیسم بوده و بی‌چون و چرای جزئی از لابی طرفدار اسرائیل می‌باشند.

یک ایرانی آزاده نمی‌تواند در حمایت از مبارزات مردم ایران با نیروهای استعماری وابسته به جهان‌خواران مرزبندی نکند. همکاری با نهادهای وابسته به آنان نه تنها به سود جنبش دموکراتیک مردم ایران نیست، بلکه به مثابه خنجر از پشت زدن است. ایران آزاد آتی به مداخله بیگانه و امپریالیست‌ها و دموکراسی‌صادراتی- نظامی از نوع عراقی و افغانی نیازی ندارد. در عین آن که باید با یهودی‌ستیزی و انواع دیگر نژادپرستی مبارزه کرد، اما راه آن رفتن به زیر قبای طرفداران صهیونیسم و لابی طرفدار اسرائیل نیست. باید در مورد نسل‌کشی یهودیان سخن راند، نوشت و نفی‌گرایان را افشا کرد، ولی این امر به معجزه علاءالدین‌های بی‌چراغ لابی اسرائیل نیازی ندارد.

برای توجیه سیاست‌های خویش از آبروی دیگران مایه نگذاریم. بهتر است که در گزینش سیاست دقت کنیم.

پاریس، ۶ ژوئیه ۲۰۱۱

زیرنویس‌ها:

[1] <http://ir.mondediplo.com/article1270.html>

[۲]

Comment le peuple juif fut inventé, Fayard, Paris, 2008

The Invention of the Jewish People, English Edition (Verso Books, 2009)

[3]

<http://www.crif.org/>

<http://www.france-israel.org> [4]

<http://www.ujfp.org> / [5]

[6] مجله «قاعده بازی»، «La règle du jeu» متعلق به برنارهانری لوی، چند تن از شخصیت های اپوزیسیون برون مرزی سوریه را برای شرکت در میتینگ در روز دوشنبه چهارم ژوئیه در پاریس دعوت کرده بود، ولی آنان این دعوت را به طور علنی رد کردند. یکی از آنان اظهار داشت: «این پیام همبستگی به شرطی می توانست قابل شنیدن باشد که هویت پیام دهنده چنین مشکل ساز نمی بود.»

خانم سهیر الاتاسی چهره معروف اپوزیسیون داخل کشور سوریه از مخفی گاه خود نوشت:

«فردی که دشمن حقوق یک ملت [فلسطین] است، نمی تواند ادعای پشتیبانی از انقلابی را بکند که بر همان حقوق متکی است.»

روز شنبه ۲ ژوئیه، دوستان او متنی را منتشر کردند که وی از «سوری هائی که شرکت در کنفرانس دوشنبه پاریس را به دعوت «کمیته نجات سوریه»، ساخته و پرداخته برنار هانری لوی، پذیرفته بودند، خواست که در آن شرکت نکنند و عدم شرکت شان را نیز به اطلاع عموم برسانند.» او اضافه کرد:

«همچنین من از سوری های آزاده و همه وجدان های حقیقت جو می خواهم که این کنفرانس را بایکوت کنند و دلیل این بایکوت را توضیح دهند.»

بخشی از مقاله: اپوزیسیون سوریه حمایت موزیانه برنارهانری لوی را رد می کنند، «Rue 89، سوم ژوئیه ۲۰۱۱»

برای اطلاع بیشتر به ترجمه مقاله نشریه «رو ۸۹» در نشانی زیر مراجعه کنید:

<http://www.peykarandeesh.org/free/612-opositionsoorie.html>

[۷] برای اطلاعات بیشتر به مقاله «اسرائیل، یهودستیزی و جیمی کارتر»، لوموند دیپلماتیک فارسی، سپتامبر ۲۰۰۷ مراجعه کنید.

<http://ir.mondediplo.com/article1162.html>

برای دسترسی به مقاله اول من و پاسخ شفیق به آن به نشانی های زیر رجوع کنید:

"چه رمزی در جادوی این علاء الدین بی چراغ نهفته است؟"، نوشته عارفی

http://asre-nou.net/php/international/Jadouye_Aladin.pdf

"قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی"، نوشته شفیق

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15374>